



University of Tehran Press

## Stephen Davis's Explanation of the Problem of Personal Identity based on the Divine Will and its Critical Analysis

Vahideh Fakhar Noghani<sup>1\*</sup> | Amir Rastin Toroghi<sup>2</sup>

1. Corresponding Author, Department of Islamic Studies, Faculty of Islamic Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: [fakhar@um.ac.ir](mailto:fakhar@um.ac.ir)

2. Department of Islamic Philosophy, Faculty of Islamic Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: [arastin@um.ac.ir](mailto:arastin@um.ac.ir)

### ARTICLE INFO

**Article type:**  
Research Article

**Article History:**  
Received May 8, 2023  
Revised June 12, 2023  
Accepted July 1, 2023  
Published online 05 August 2023

**Keywords:**  
*Personal identity,*  
*Physicalism,*  
*Stephen Davis,*  
*Temporary nonexistence,*  
*Will of God.*

### ABSTRACT

Personal identity and the criteria for the continuity of human existence are of special interest to theologians due to their crucial role in the afterlife. The objections and criticisms raised in the fields of philosophy of religion and philosophy of mind regarding the possibility of personal identity have led some to believe that explaining existential identity between a person in this world and the person resurrected after death is not feasible. As a result, theories like "the closest continuer" have been proposed. These theories have motivated certain Christian theologians, including Stephen Davis, to defend the possibility of the continuation of personal identity against these objections and doubts. In response to criticisms that overlook the theological foundations of the issue, Davis has attempted to explain the possibility of personal identity by adopting an intra-religious approach and considering the absolute "will of God." Davis insists that addressing the present problem and responding to its criticisms requires taking its theological foundations into account. This article conducts a descriptive-analytical study of Davis's works to critically analyze his approach and methodology in using theological foundations to counter the criticisms raised in the philosophy of religion and the philosophy of mind

**Cite this article:** Fakhar Noghani, V. & Rastin Toroghi, A. (2023). Stephen Davis's Explanation of the Problem of Personal Identity based on the Divine Will and its Critical Analysis. *Philosophy of Religion*.20(2) 89-102. DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2023.358849.1005967>



© Vahideh Fakhar Noghani; Amir Rastin Toroghi.  
DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2023.358849.1005967>

**Publisher:** University of Tehran Press.



## نظریه استغفار دیویس در تبیین مسئله اینهمانی شخصی بر اساس اراده الهی و تحلیل انتقادی آن

وحیده فخار نوغانی<sup>۱\*</sup> | امیر راستین طرقي<sup>۲</sup>

۱. نویسنده مسئول، گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: [fakhar@um.ac.ir](mailto:fakhar@um.ac.ir)  
۲. گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: [arastin@um.ac.ir](mailto:arastin@um.ac.ir)

### اطلاعات مقاله

### چکیده

#### نوع مقاله:

پژوهشی

#### تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۵/۱۴

#### کلیدواژه:

اراده الهی،

استغفار دیویس،

اینهمانی شخصی،

عدم موقت،

فیزیکالیسم.

مسئله اینهمانی شخصی و معیارهای تداوم وجودی انسان به لحاظ نقش مهمی که در فرجام انسان ایفا می‌کند مورد توجه ویژه الهیدانان است. ایرادات و نقدهایی که در حوزه فلسفه دین و فلسفه ذهن بر امکان تحقق اینهمانی شخصی وارد شده است سبب شده تا به نظر برخی تبیین پیوستگی وجودی میان فرد دنیوی و شخص رستاخیز یافته در زندگی پس از مرگ امکان‌پذیر نباشد و نظریاتی همچون شبیه‌ترین فرد جایگزین اینهمانی شخصی شود. این نظریات برخی از متألهان مسیحی مانند استغفار دیویس را بر آن داشته است تا در برابر این نوع از ایرادات و تردیدها به دفاع از امکان تداوم اینهمانی شخصی بپردازند. دیویس در مقابل نقدهایی که در فضای دانش‌هایی چون فلسفه دین و فلسفه ذهن بدون توجه به مبانی الهیاتی این مسئله مطرح شده است از موضعی درون‌دینی و بر اساس «اراده مطلق الهی در حفظ اینهمانی شخصی» به تبیین این مسئله پرداخته و تلاش کرده است تا در این تبیین نشان دهد در حل مسئله اینهمانی شخصی و پاسخ به نقدهای آن لازم است به مبانی الهیاتی این مسئله توجه شود. در این پژوهش تلاش شده است تا از رهگذر مطالعه توصیفی-تحلیلی آثار دیویس به نقد و بررسی این نظریه و میزان توفیق او در روش‌شناسی استفاده از مبانی الهیاتی در پاسخ به مسائل فلسفه دین و ذهن پرداخته شود.

**استناد:** فخار نوغانی، وحیده و راستین طرقي، امیر (۱۴۰۲). نظریه استغفار دیویس در تبیین مسئله اینهمانی شخصی بر اساس اراده الهی و تحلیل انتقادی آن. *مجله فلسفه دین*. ۲۰(۲)،

DOI: <http://10.22059/jpht.2023.358849.1005967> .۱۰۲-۸۹

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان: وحیده فخار نوغانی و امیر راستین طرقي.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2023.358849.1005967>



## مقدمه

مسئله اینهمانی شخصی و بررسی معیارهای تضمین‌کننده آن همواره دغدغه متألهان، فیلسوفان دین، و فیلسوفان ذهن بوده است. از منظر الهیات، مسئله اینهمانی شخصی بدان جهت حائز اهمیت است که تحقق بسیاری از آموزه‌های ادیان درباره جهان پس از مرگ منوط به امکان پذیر بودن تداوم وجودی انسان در زندگی پس از مرگ و تحقق اینهمانی شخصی است. مثلاً، هر آنچه در خصوص پاداش‌ها یا عذاب‌های الهی مطرح شده است تنها در صورتی معنادار خواهد بود که فرد رستاخیز یافته بدل فرد دنیایی یا نمونه شبیه‌سازی شده او نباشد (کرباسی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۷۱). با وجود معیارهای متنوعی همچون ملاک بدن (Olson, 1997: 16 & 42)، ملاک مغز (Parfit, 1986: 202)، ملاک فیزیکی (Noonan, 2003: 4)، و ملاک پیوستگی روان‌شناختی<sup>۱</sup> (Nichols & Bruno, 2010: 293-312) که در خصوص تبیین اینهمانی شخصی ارائه شده طرح برخی از اشکالات در حوزه مطالعات فلسفه دین و فلسفه ذهن سبب شده است تا مسئله تداوم وجودی انسان در جهانی دیگر مورد تردید جدی قرار گیرد. اشکالات یادشده که بیشتر برگرفته از سناریوهای فرضی و معماگونه‌ای است که در فلسفه ذهن مطرح شده مسئله تعیین اینهمانی شخصی را تبدیل به مسئله‌ای دشوار کرده است؛ مثلاً تعیین اینهمانی شخصی در موقعیت‌هایی فرضی، مانند آفرینش تعداد بی‌شماری از یک فرد در رستاخیز توسط خداوند<sup>۲</sup>، انتقال اطلاعات به بدنی خلق شده از مواد جدید در سیاره‌ای دیگر<sup>۳</sup>، یا پیوند مغز فردی که بدن او در تصادف کاملاً از بین رفته است به بدن فرد دیگری که در تصادف بدنش سالم مانده اما مغز او دچار آسیب جدی شده است. به گفته دیویس<sup>۴</sup> از منظر برخی از فیلسوفان ذهن، مانند پارت، تعیین اینهمانی شخصی در این موقعیت‌های فرضی اساساً یا غیرممکن<sup>۵</sup> است و قابل تعیین نیست و هیچ معیاری را در این خصوص نمی‌توان پیشنهاد کرد یا اینکه در خوش‌بینانه‌ترین حالت ما توانایی دستیابی به آن و تصمیم‌گیری برای تأیید یا رد اینهمانی را نداریم<sup>۶</sup> (Davis, 2016: 22). این ابهامات هرچند در حوزه علمی مانند فلسفه ذهن مطرح شده، به دلیل ماهیت میان‌رشته‌ای مسئله اینهمانی شخصی، امکان تحقق اینهمانی شخصی را در زندگی پس از مرگ مورد تردید قرار داده است و از این رو برخی الهیدانان، مانند نوزیک و پارت، در رویکردهای جدید، به جای جست‌وجوی معیارهای وجودی تضمین‌کننده اینهمانی عددی<sup>۷</sup> میان شخص رستاخیز یافته و شخص دنیایی، موضوع نزدیک‌ترین (شبهه‌ترین) فرد ادامه‌دهنده به شخص دنیایی<sup>۸</sup> را مورد توجه قرار داده‌اند (Nozick, 1981: 209; Parfit, 1986: 29-70). در این رویکرد، که تقریباً به انکار هر گونه تحقق اینهمانی شخصی نزدیک است، هر گونه تلاش برای کشف یا اثبات یا احراز شرایط ضروری و کافی که در آن اینهمانی شخصی محقق می‌شود متوقف شده و باید به رویکرد جدید نزدیک‌ترین فرد ادامه‌دهنده یا تداوم روان‌شناختی<sup>۹</sup> توجه کرد که در آن شباهت‌های جسمی یا روان‌شناختی جایگزین عینیت فرد با فرد دیگر مورد توجه است.

مثلاً، در سناریوی فرضی پیوند مغز فردی که بدنش در سانحه تصادف به شدت آسیب دیده است به بدن فردی دیگر که در همان سانحه دچار آسیب مغزی شدید شده، اما بدن او سالم است، هیچ‌یک از معیارهای رایج، مانند ملاک بدن یا حافظه، پاسخگوی تعیین اینهمانی نمی‌تواند باشد و از این رو پرسش از اینهمانی شخصی و اینکه فرد جدید با کدامیک از دو فرد پیش از عمل جراحی عیناً از همانندی برخوردار است قابل پاسخ نیست و در این خصوص نمی‌توان تصمیمی اتخاذ کرد (Parfit, 1986: 200). اما می‌توان با رویکرد شبهه‌ترین فرد به لحاظ جسمی یا روان‌شناختی پاسخی را مطرح کرد.

ابهامات یادشده متألهان مسیحی را بر آن داشته است تا در برابر این نوع از ایرادات و تردیدها به دفاع از امکان تداوم اینهمانی شخصی در زندگی پس از مرگ بپردازند که از جمله آن‌ها استفان دیویس<sup>۱۰</sup> است. دیویس تلاش می‌کند در کنار

1. psychological continuity
2. duplication objection
3. teletransportation
4. Stephen T. Davis
5. indeterminate
6. undecidable
7. numerical identity
8. closest continuer
9. psychological continuity
10. Stephen T. Davis

معیارهایی چون معیار بدنی و معیار حافظه از موضعی درون‌دینی و بر اساس «اراده مطلق الهی در حفظ اینهمانی شخصی» از امکان حفظ اینهمانی شخصی در زندگی پس از مرگ دفاع کند. به نظر دیویس با توجه به اینکه جهان هستی بخشی از اراده الهی است که به ظهور رسیده است هر آنچه در این جهان و جهان پس از مرگ رخ می‌دهد بر اساس این اراده مطلق قابل تبیین است و تداوم و بقای اینهمانی شخصی نیز بخشی از همین طرح فراگیر الهی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، او معتقد است همه معیارهایی که در حفظ اینهمانی شخصی مطرح شده است بدون قصد و اراده الهی نمی‌تواند در حفظ اینهمانی مؤثر واقع شود و این قصد و اراده خداوند است که هم در زندگی دنیایی هم در جهان پس از مرگ ضامن استمرار وجودی انسان در عین حفظ هویت اوست (Daivs, 2016: 19-32).

هرچند دیدگاه دیویس با تأکید بر حفظ ظواهر آموزه‌های الهیاتی و استفاده از مبانی درون‌دینی دیدگاهی جذاب برای مدافعان رستاخیز جسمانی است، پرسش جدی این است که آیا تبیین حفظ هویت شخصی در زندگی پس از مرگ با استناد به اراده مطلق الهی می‌تواند معیار قابل قبولی در برابر رویکردهای جدیدی که مسئله اینهمانی شخصی را ناممکن یا حل‌نشدنی تلقی کرده‌اند ارائه دهد؟ به عبارت دیگر، آیا نظریه دیویس از موضعی درون‌دینی قابلیت ارائه پاسخ قابل قبول در برابر اشکالاتی که از موضع برون‌دینی در فلسفه دین و فلسفه ذهن نسبت به مسئله اینهمانی شخصی وارد شده است دارد؟

در این پژوهش تلاش شده است تا نظریه دیویس در حل مسئله اینهمانی شخصی از دو جهت مورد بررسی و تحلیل انتقادی قرار گیرد. نخست امکان تبیین اینهمانی شخصی بر اساس اراده مطلق الهی و دوم روایی روش‌شناسی به‌کارگیری مبانی و آموزه‌های الهیاتی در پاسخ به ایراداتی که از منظر رویکردهای برون‌دینی مانند فلسفه دین و فلسفه ذهن بر مسئله اینهمانی شخص مطرح شده است. بدین منظور، ابتدا رویکردهای رایج در مسئله اینهمانی شخصی و برخی از نقدهای وارد بر آن مطرح خواهد شد و پس از آن ضمن بررسی مبانی نظریه دیویس در تبیین اینهمانی شخصی نقاط قوت و ضعف این نظریه در حل پرسش‌های اصلی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

## ۱. اینهمانی شخصی و کیفیت زندگی پس از مرگ

مسئله اینهمانی شخصی به طور کلی در جست‌وجوی پاسخ به این پرسش است که بر اساس چه ملاک و معیاری می‌توان ادعا کرد که شخص واحدی مانند «الف» در زمان  $t_1$  با خودش در زمان  $t_2$  به لحاظ عددی<sup>۱</sup> - و نه کیفی<sup>۲</sup> - عینیت و همانندی دارد (Noonan, 2003: 2). این مسئله در حوزه الهیات به بررسی معیارهای اینهمانی شخص رستاخیزیافته در جهان پس از مرگ با همان شخص در زمان زندگی دنیایی می‌پردازد. به همین علت، ترسیم مدل کیفیت زندگی پس از مرگ برای پاسخ به این پرسش بسیار حائز اهمیت است.

دیویس تلاش می‌کند تا بر اساس دو مدل تجرد موقت<sup>۳</sup> و عدم موقت<sup>۴</sup> زندگی پس از مرگ را ترسیم کند. بر اساس هر یک از این مدل‌ها تبیین مسئله اینهمانی با مسائل و چالش‌هایی مواجه است. هرچند تلاش دیویس بر این است تا بر اساس مدل عدم موقت به تبیین مسئله اینهمانی شخصی بپردازد و به پرسش‌های آن پاسخ دهد، مدل تجرد موقت را نیز رد نمی‌کند و آن را به مثابه مبنایی جایگزین مطرح می‌کند.

### ۱.۱. مدل تجرد موقت

بر اساس مدل تجرد موقت - که مبتنی بر متافیزیک دوگانه‌انگاری است و انسان را متشکل از دو مرتبه بدن مادی و روح غیر مادی می‌انگارد - شخص پس از تولد به مثابه روح تجسیدیافته در بدن مادی مرحله زندگی دنیایی را سپری می‌کند و پس از مرگ و متلاشی شدن بدن روح در وضعیتی ناتمام و مجرد از بدن به حیات خود تا زمان رستاخیز عمومی ادامه می‌دهد و در مرحله رستاخیز روح بار دیگر با بدن رستاخیزیافته یکی می‌شود (Davis, 1986: 330). از این مدل با توجه به اینکه شخص

1. numerical identity  
2. qualify identity  
3. temporary disembodiment  
4. temporary nonexistence

بلافاصله پس از مرگ بدن دنیوی در قالب روح مجرد از بدن به حیات خود ادامه می‌دهد به زنده شدن بی‌واسطه<sup>۱</sup> نیز تعبیر شده است (Davis, 2001: 247) که در مقابل مدلی است که شخص تجربه عدم موقت را تا زمان آفرینش مجدد در زمان رستاخیز از سر می‌گذراند و در قسمت بعد به آن اشاره خواهد شد.

با توجه به اینکه در خوانش دوگانه‌انگارانه از ماهیت انسان انسان مرکب است از روح و بدن یا ذهن و جسم، پیوستگی وجودی انسان میان زندگی دنیا و جهان پس از مرگ با تأکید بر بقای مرتبه غیر مادی انسان- اعم از روح یا موضوع تجربه آگاه انسان- تبیین شده است. در این رویکرد مرگ جسمانی نقصانی در تداوم وجودی انسان محسوب نمی‌شود. زیرا با متلاشی شدن جسم مرتبه غیر مادی انسان که مجرد و فارغ از بدن است باقی می‌ماند تا زمانی که بار دیگر بدن جسمانی بازآفرینی و با روح هم‌نشین شود. آنچه به لحاظ وجودی تضمین‌کننده اینهمانی شخص اخروی با همان شخص دنیوی است همان مرتبه غیر مادی وجود اوست (مایستر، ۱۳۹۵: ۳۳۴). در عین حال در این رویکرد اینهمانی شخصی با مشکلاتی همچون تردید در وجود مرتبه غیر مادی انسان، عدم تشخیص بالذات نفس (حسینی و فخار، ۱۳۸۷: ۳۷)، غیر قابل تشخیص بودن نفوس در حالت فقدان بدن (Hasker, 2023)، فقدان ثبات و پیوستگی آگاهی انسان در موقعیت‌هایی مانند خواب و بیهوشی، و نیز تغییرات در موضوع تجربه آگاه انسان در دوران عمر (Badem, 2010: 483) مواجه است.

#### ۱.۱.۱. نقاط قوت و ضعف این رویکرد در تبیین کیفیت زندگی پس از مرگ

این مدل از چند جهت مدل خوبی در تبیین اینهمانی شخصی است. زیرا به دلیل بقای روح اولاً با وجود متلاشی شدن بدن و آفرینش مجدد آن مسئله شکاف یا گسست موقت<sup>۲</sup> مطرح نمی‌شود و ثانیاً شباهت بدن پیش از مرگ و پس از آن حائز اهمیت نیست. چون تداوم و پیوستگی وجودی انسان با وجود روح بدون بدن تبیین شده است.

نقطه قابل توجه این نظریه این است که باید نشان داده شود دوگانه‌انگاری و ترکیب وجود انسان از روح و بدن نظریه‌ای قابل پذیرش است که البته با نظریاتی مانند فیزیکالیسم و ماتریالیسم که وجود انسان و کیفیات و صفات نفسانی او را تنها در ساحت ماده و جسم تبیین می‌کند در تعارض است و روشن است که اگر کسی وجود روح را انکار کند نمی‌تواند اینهمانی شخصی در زندگی پس از مرگ را بر اساس وجود روح تبیین کند.

#### ۱.۲.۱. مدل عدم موقت

مدل دوم مدل عدم موقت است که بر اساس آن فرد پس از سپری کردن فاصله تولد تا مرگ تا زمان رستاخیز معدوم می‌شود و هنگام رستاخیز بار دیگر خداوند شخص را می‌آفریند (Davis, 1986: 331).

#### ۱.۲.۱. نقاط قوت و ضعف

این مدل مزایایی نسبت به مدل قبل دارد؛ از جمله اینکه نیازمند اثبات آموزه‌هایی همچون جاودانگی<sup>۳</sup> و وجود غیر مادی نیست و با مبانی مادی‌گرایانه و فیزیکالیستی از انسان سازگار است. علاوه بر این با برخی از اشارات متون مقدس قابل تطبیق است. دلیل ترجیح این رویکرد از سوی برخی از الهیدانان نسبت به رویکردهای دوگانه‌انگار تردیدهایی است که درباره تفسیرهای فلسفی افلاطونی از کتاب مقدس مطرح شده است. همچنین وجود برخی از چالش‌هایی که در برابر اثبات اصالت روح در وجود انسان و امکان بقای انسان در صورت متلاشی شدن بدن او وجود دارد. مدل عدم موقت که به تعبیر دیویس به خطا برخی آن را «خواب روح» نامیده‌اند در زمره مدل‌های متنوع سازگار با فیزیکالیسم، مانند جمع‌آوری ذرات یا رایش بدن، است (Hershenov, 2002: 451-469).

اما تبیین رستاخیز بر اساس رویکرد عدم موقت و بازآفرینی مجدد شخص پس از تجزیه به ذرات در طبیعت با اشکالاتی چند

1. immediate resurrection  
2. temporal gap  
3. immortality

مواجهه شده است؛ به گونه‌ای که برخی با وجود اشکالات یادشده امکان رستاخیز و تعیین اینهمانی را بر اساس معیارهای رایج غیر ممکن یا غیر قابل تعیین تلقی کرده‌اند. در ادامه به برخی از این ایرادات به صورت اجمالی اشاره خواهد شد.

### ۱.۲.۲. چالش‌های اینهمانی شخصی بر اساس رویکرد عدم موقت

#### الف) امکان خلق متعدد افراد بی‌شمار از یک فرد توسط خداوند در روز قیامت

اگر بر اساس آموزه آفرینش مجدد پس از مرگ این امکان وجود داشته باشد که خداوند از شخص متوفی مانند A فرد B را که به لحاظ عددی با فرد دنیایی اینهمانی عددی دارد خلق کند آن‌گاه به لحاظ عقلی هیچ معنی نخواهد داشت که افراد بی‌شمار دیگری نیز که به لحاظ عددی با A اینهمانی دارند خلق شوند. زیرا قدرت مطلقى مانند خداوند قادر به فراهم کردن شرایطی است که در آن فردی را که در دنیا از بین رفته است عیناً خلق کند و چنانچه آفرینش مجدد یک نسخه وجودی از فرد امکان‌پذیر باشد امکان خلق نسخه‌های بی‌شمار دیگری نیز عقلاً امکان‌پذیر خواهد بود. از سوی دیگر، هویت اینهمانی میان دو شخص یا دو چیز یک رابطه متعدی و متقارن<sup>۱</sup> است و اگر A با B اینهمانی دارد و B با C در نتیجه A با C از اینهمانی برخوردار است و این رابطه به تعداد افراد اینهمان امکان‌پذیر است (Williams, 1957: 229-252).

#### ب) پراکندگی اجزای بدن فرد پس از مرگ و اشتراک ذرات بدن جسمانی با افراد دیگر

مشکل دیگری که از دیرباز در برابر آفرینش مجدد مطرح بوده پراکندگی اجزای بدن فرد و تبدیل شدن به اجزای افراد دیگر است. طبیعتاً بدن انسان پس از مرگ تجزیه و وارد چرخه طبیعت می‌شود و این امکان وجود دارد که به اجزای بدن موجودات و انسان‌های دیگری تبدیل شود. این پرسش در الهیات اسلامی به شبههٔ آکل و مأكول و در الهیات مسیحی به شبههٔ آدم‌خوار معروف است (Niederbacher, 2010: 156).

#### ج) کپی و بدل بودن شخص رستاخیز یافته نسبت به شخص دنیایی به دلیل شکاف یا گسست وجودی

جدی‌ترین ایراد وارد بر آفرینش مجدد شکاف وجودی است که در فاصلهٔ میان مرگ طبیعی تا رستاخیز مجدد بدن رخ می‌دهد. این فاصله سبب شده، از نظر منتقدان، فرد رستاخیز یافته عیناً نه همان فرد پیش از مرگ بلکه به مثابهٔ کپی و بدل شخص اصلی باشد. چون تداوم و پیوستگی وجودی به لحاظ زمان و مکان<sup>۲</sup> شرط وقوع اینهمانی است (Wiggins, 1967: 1). به نظر منتقدان حتی اگر همهٔ اجزای بدن فرد دنیوی در وجود شخص رستاخیز یافته موجود باشد باز هم نمی‌توان این فرد را عیناً همان فرد پیش از مرگ دانست. چون انقطاع وجودی میان مرگ و آفرینش مجدد مانع از تحقق اینهمانی عددی است (Inwagen, 1978: 114-121).

### ۲. مبانی نظریهٔ دیویس در تبیین اینهمانی شخصی بر اساس ارادهٔ الهی بر مبنای پذیرش فیزیکالیسم

در الهیات مسیحی برای پاسخ به ایرادات یادشده مدل‌های گوناگونی در تبیین اینهمانی شخصی ارائه شده است که از جملهٔ آن‌ها می‌توان به دیدگاه تشکیلی لین رادر بیکر مبنی بر انتقال دیدگاه اول شخص از بدن دنیوی به بدن رستاخیز یافته (Baker, 2005: 366)، دیدگاه پیتر اینواگن مبتنی بر جایگزینی بدن مشابه بدن دنیوی در لحظهٔ مرگ (Inwagen, 1978: 245)، یا دیدگاه رویش اجزای بنیادی زیمرمن (Zimmerman, 2016: 33-51) اشاره کرد که هر یک به نحوی در تلاش برای امکان حفظ اینهمانی پس از مرگ و متلاشی شدن بدن دنیوی است و از نقاط قوت و ضعف برخوردار است (راستین و فخار، ۱۴۰۰: ۱۸۱ - ۲۰۰).

استفان دیویس برای پاسخ به ایراداتی که بر تداوم اینهمانی شخصی بر اساس مدل عدم موقت مطرح شده است از موضعی درون‌دینی و با استناد به ارادهٔ الهی کمک می‌گیرد. دیویس برای تبیین هر چه دقیق‌تر نظریهٔ خود ابتدا تلاش می‌کند تا مهم‌ترین مبانی نظریهٔ اینهمانی شخصی را در بستر الهیات مسیحی توضیح دهد. تأکید بر مبانی الهیاتی این نظریه از آن جهت حائز اهمیت است که مسئلهٔ اینهمانی شخصی در بستر آموزهٔ رستاخیز و آفرینش مجدد و فضای کلی الهیات مسیحی مورد توجه قرار گیرد و

1. transitive and symmetric relation

2. spatio-temporal continuity

این نکته بسیار مهمی به لحاظ روش‌شناسی است. گام اول حل هر مسئله فهم درست آن است و در خصوص مسائل الهیاتی باید این فهم با توجه به سایر آموزه‌های الهیاتی و در پیوند و ارتباط با آن‌ها محقق شود و اساساً یکی از معیارهای مهم ارزیابی در خصوص یک آموزه الهیاتی سنجش آن آموزه با سایر اصول و مبانی الهیاتی است. بر همین اساس دیویس ابتدا مبانی الهیاتی نظریه اینهمانی شخصی را مطرح می‌کند و پس از آن بر اساس این مبانی به تبیین نظریه اینهمانی شخصی می‌پردازد. این مبانی را می‌توان در دو بخش مبانی خداشناسی و آخرت‌شناسی دسته‌بندی کرد.

### ۱.۲. مبانی خداشناسی

در نظریه «حفظ اینهمانی شخصی در پرتو اراده الهی» توجه به برخی از صفات خداوند حائز اهمیت است. خداوند عالم قادر مطلق و خالق همه موجودات امکانی است. قلمرو خلقت خداوند نامحدود است و دربرگیرنده همه موجودات گذشته و حال و آینده است. حتی حقایقی مانند ریاضیات که وجود آن‌ها در همه جهان‌های ممکن ضروری است و عدم آن‌ها محال می‌نماید به مثابه وجوه<sup>۱</sup> یا جلوه‌های<sup>۲</sup> ذات خداوند<sup>۳</sup> است.

رابطه خداوند با موجودات امکانی تنها به آفرینش آن‌ها محدود نیست. خداوند حافظ و نگه‌دارنده آن‌ها تا زمانی که وجود دارند هم هست. به عبارت دیگر، بقای موجودات همانند آفرینش اولیه آنان کاملاً وابسته به وجود خداوند است و چنانچه خداوند پس از آفرینش موجودات آن‌ها را رها کند آنان محکوم به فنا و نابودی هستند. این تصویر از خداوند کاملاً متفاوت از مفهوم خدای محرک اول ارسطویی یا خوانش‌های دئیستی قرن نوزدهم است. دوام وجودی ممکنات تنها از آن جهت است که خداوند اراده کرده است که آن‌ها دوام یابند و صرف‌نظر از اراده الهی هیچ موجودی در ذات خود قابلیت بقا ندارد. دیویس برای نشان دادن نقش اراده خداوند در حفظ و تداوم وجودی جهان از تعبیر کنایی «چسب جهان»<sup>۴</sup> استفاده می‌کند تا نقش اراده الهی را در پیوند اجزای جهان نشان دهد (Davis, 2016: 20).

### ۲.۲. مبانی آخرت‌شناسی

در الهیات مسیحی آموزه رستاخیز عبارت از بازآفرینی معجزه‌گونه انسان پس از مرگ و متلاشی شدن بدن جسمانی توسط خداوند است. تعریف یادشده از رستاخیز متضمن پنج پیش‌فرض اساسی است.

۱. وجود خداوندی که توانایی و اراده برانگیختن یا آفرینش مجدد مردگان را دارد.
۲. انسان پس از مرگ و متلاشی شدن بدن جسمانی دوباره حیات مجدد می‌یابد و شخص رستاخیز یافته صرفاً کپی یا بدل فرد دنیایی نخواهد بود، بلکه تداوم و استمرار وجودی همان شخص دنیایی است و با آن عینیت دارد.
۳. انسان در آفرینش دوباره برخوردار از حیات فیزیکی و بدن جسمانی است و ادامه زندگی او در دنیای صرفاً ذهنی یا روحانی نخواهد بود.

۴. در زندگی پس از مرگ، بدن انسان رستاخیز یافته در عین حال که استمرار بدن دنیایی است تغییراتی نیز می‌کند. این تغییرات به لحاظ کیفی است. اما به اینهمانی شخص لطمه‌ای وارد نخواهد کرد. برخی از عبارات کتاب مقدس مانند «همه ما تغییر خواهیم یافت» که به وضعیت وجودی انسان در زندگی پس از مرگ و رستاخیز اشاره دارد به طور ضمنی دلالت بر ثبات در عین تغییر دارد. بخش دوم عبارت که صراحتاً بر تغییر یافتگی دلالت دارد و بخش اول آن یعنی «همه ما» متضمن این معناست که اطلاق «ما» به اشخاص رستاخیز یافته در عین تغییرات کیفی هنوز هم صادق است.

۵. زنده شدن پس از مرگ و آفرینش مجدد انسان یک فعل معجزه‌گون خداوند است و صرف‌نظر از عدم مداخله خداوند مرگ برای اشخاص به مثابه پوچی و عدم است. به عبارت دیگر، حیات پس از مرگ به نحو طبیعی رخ نمی‌دهد، بلکه به اراده خداوند به طرز معجزه‌واری رخ می‌دهد (Davis, 2016: 23-24).

1. aspects  
2. reflections  
3. god's nature  
4. the glue of world

## ۳.۲. مبانی معرفت‌شناختی

## ۳.۲.۱. متن مقدس به مثابه یک منبع معرفتی

به نظر دیویس متن مقدس همانند فلسفه یکی از منابع معرفتی انسان است. انجیل یک منبع قابل اعتماد و موثق برای هر آن چیزی است که از آن سخن می‌گوید و اعتبار متن مقدس در خصوص حقایق دینی فراتر از هر منبع<sup>۱</sup>، معیار<sup>۲</sup>، و راهنمایی<sup>۳</sup> است. این امر بدان سبب است که خداوند قصد نجات انسان هبوط‌یافته را دارد و بنابراین باور به این امر کاملاً معقول است که خداوند برای در اختیار قرار دادن هر آنچه انسان درباره راه نجات باید بداند با انسان سخن بگوید (Davis, 2001: 244). البته باید توجه داشت که دیویس این اعتبار و حجیت کتاب مقدس را صرفاً بر اساس غایت خداوند در نجات انسان توجیه می‌کند.

## ۳.۲.۲. توجه به انسجام در ارزیابی خردپذیری گزاره‌های دینی

علاوه بر تبیین اعتبار آموزه‌های کتاب مقدس بر اساس غایت خداوند، وی رویکرد انسجام را در ارزیابی عقلانیت گزاره‌های دینی مورد توجه قرار داده است. توجه به تبیین دقیق مبانی خداشناسی و آخرت‌شناسی مسئله رستاخیز و تمایز میان رویکردهای گوناگونی که در کیفیت رستاخیز مطرح شده است نشان می‌دهد از نظر او تبیین خردپذیری یک آموزه الهیاتی باید با توجه به سایر مبانی آن محقق شود. این مسئله به صورت تفصیلی در ادامه مقاله مطرح خواهد شد.

## ۳.۲.۴. تأکید بر خوانش الهیاتی و پرهیز از خوانش‌های فلسفی

نکته قابل توجه در نظریه دیویس تلاش او برای پرهیز از خوانش فلسفی مفاهیم و آموزه‌های الهیات مسیحی بر اساس مبانی فلسفه ارسطویی است. مثلاً در تحلیل مفهوم خدا و صفات او دیویس تلاش می‌کند تا مفهوم خدای الهیات مسیحی را متفاوت از مفاهیمی چون محرک اول ارسطویی یا خدای دئیستی قرن نوزدهم که تنها آفریننده جهان است و هیچ نقشی در اداره امور جهان ندارد معرفی کند. آفرینش خداوند از سر اختیار و اراده آزاد است و نه برخاسته از ضرورت علی. خداوند در لحظه لحظه وقایع جهان نقش دارد و این اراده اوست که تعیین‌کننده همه رخدادهایی است که در جهان به وقوع می‌پیوندد (Davis, 2016: 20). این تفسیر از آموزه خدا در الهیات مسیحی نقش مهمی در نظریه دیویس در حفظ و تداوم اینهمانی شخصی ایفا می‌کند که در ادامه بدان اشاره خواهد شد.

در خصوص رستاخیز و زندگی پس از مرگ نیز دیویس میان دو مفهوم «رستاخیز» یا همان آفرینش مجدد پس از مرگ و مفهوم «فناناپذیری» یا جاودانگی تمایز می‌نهد. به نظر او مسیحیان از قرن دوم به بعد این دو مفهوم را در نظریه‌ای با عنوان «تجرد موقت» که توضیحش پیش‌تر گذشت. تحت تأثیر دیدگاه فلسفی دوگانه‌انگاری نفس و بدن ادغام کردند. اما از نظر دیویس این تفسیر از آموزه رستاخیز چندان قابل قبول نمی‌نماید و «رستاخیز» و «جاودانگی» از دو جهت مفاهیمی کاملاً متفاوت از یکدیگرند. نخست اینکه رخداد رستاخیز یا آفرینش مجدد انسان لازم نیست مبتنی بر پیش‌فرض دوگانه‌انگاری باشد و این رخداد بر اساس خوانش فیزیکی‌الیستی از انسان کاملاً امکان‌پذیر است (Corcoran, 2018: 8). وجه دوم تفاوت این دو مفهوم آن است که بر اساس دیدگاه فناناپذیری جاودانگی پس از مرگ یک ویژگی طبیعی روح است؛ درحالی‌که در آموزه رستاخیز این معنای ضمنی نهفته است که مرگ به مثابه فنا و نابودی انسان است و تنها به دلیل مداخله معجزه‌وار خداوند است که انسان اجازه می‌یابد زندگی پس از مرگ طبیعی را تجربه کند.

## ۳. تبیین نظریه اینهمانی شخصی بر اساس اراده الهی

به نظر دیویس در تحقق اینهمانی شخصی در حالتی که میان دو مرتبه از وجود دنیایی و وجود رستاخیز‌یافته شخص گسست وجودی است، علاوه بر شباهت‌های قوی بدنی، مانند گروه خونی و ژنتیکی، و شباهت‌های قوی (برجسته) ذهنی، مانند خاطرات و ویژگی‌های شخصیتی، اراده و قصد الهی لازم است تا اینکه شخص B تداوم وجودی حیات منقطع‌شده شخص A باشد. به تعبیر دیگر، خداوند باید

1. source  
2. norm  
3. guide



اراده کند تا فرد رستاخیز یافته ادامه وجودی شخصی باشد که در دنیا پیش از این زندگی کرده است و معیارهای بدنی و ذهنی در پرتو اراده خداوند است که اینهمانی شخصی عددی را رقم می‌زند. در واقع ملاک‌های بدنی و ذهنی علت تحقق اینهمانی شخصی نیستند، بلکه این اراده خداوند است که تعیین‌کننده این است که بدن و ذهن فرد رستاخیز یافته پیوستار وجودی شخص دنیایی باشد. دیویس معتقد است همه سناریوهای فرضی که در فلسفه ذهن و فلسفه دین نسبت به امکان ناپذیر بودن تحقق اینهمانی شخصی - به دلیل شکاف و گسست وجودی - مطرح شده و احراز اینهمانی شخصی را سوالی بی‌پاسخ و غیر قابل تعیین معرفی کرده است، با توجه به آموزه الهیاتی اراده خداوند، به مثابه انسجام‌بخش جهان کاملاً امکان‌پذیر است (Davis, 2016: 23-24).

مثلاً، یکی از ایراداتی که بر تحقق اینهمانی شخصی در زندگی پس از مرگ وارد شده ایراد امکان خلق نمونه‌های متعدد از یک شخص است. بر اساس این ایراد چنانچه امکان آفرینش مجدد یک نمونه از فرد پس از مرگ وجود داشته باشد، هیچ منع عقلی وجود ندارد که نمونه‌های متعدد دیگری نیز هم‌زمان بازآفرینی شود و در این صورت تعیین اینکه کدامیک از این نمونه‌ها با فرد دنیایی از اینهمانی برخوردار است غیر ممکن و نامتعیین است. در پاسخ به این ایراد، دیویس بر این نظر است که می‌توانیم فرض بگیریم که شخصی مانند Jones در زندگی دنیایی با حداقل دو نمونه بدل Jones و JONES به وجود می‌آید. در حالت طبیعی و عادی، فرض تحقق اینهمانی شخصی میان Jones و یکی از بدل‌ها زمانی ممکن است که بتوان رابطه‌ای علی مبتنی بر ملاک‌های رایج بدنی یا ذهنی میان آن‌ها تبیین کرد. مثلاً اگر Jones تغییر یافته از Jones باشد، می‌توان نسبت اینهمانی میان آن دو برقرار کرد و چنانچه JONES به صورت تصادفی به وجود آمده باشد این نسبت برقرار نیست. اما اگر هیچ ارتباط علی میان بدل‌ها نباشد و از میان این دو بدل خداوند اراده کرده باشد که JONES ادامه وجود Jones باشد و JONES نباشد آن‌گاه با قطعیت می‌توان گفت که Jones با JONES از اینهمانی برخوردار است. البته باید توجه داشت که ممکن است چنین اتفاقی ابتدا رخ ندهد. اما بر فرض وقوع، معیار اراده الهی در تعیین اینکه کدامیک از بدل‌ها می‌تواند همان شخص پیش از مرگ باشد نقشی تعیین‌کننده دارد. بر این اساس، نقش اراده الهی در تعیین اینهمانی افراد مبتنی بر احراز شباهت‌های بدنی و ذهنی بدل‌ها نیست، بلکه اراده خداوند است که تعیین می‌کند از میان نسخه‌های بدل موجود کدام شخص با فردی که در دنیا زندگی می‌کرده است یکسان باشد (Davis, 1986: 334).

به نظر دیویس اراده الهی در برقراری یکپارچگی و تداوم وجود انسان تنها محدود به رستاخیز و آفرینش پس از مرگ نیست، بلکه این اراده که منجر به یکپارچگی و وحدت شده و از آن به چسب جهان تعبیر شده است جزء جدایی‌ناپذیر وجود و هویت همه چیزهایی است که جهان از آن تشکیل شده است (Davis, 2016: 20). البته از تعبیر چسب جهان و یکپارچگی و تمامیت آن نباید برداشته‌هایی مانند رویکردهای وحدت وجودی یا موجودات ذهنی خداوند داشت. جهان بینی دیویس کاملاً مبتنی بر تمایز هویت موجودات از یکدیگر است و موجودات جهان به مثابه تصورات ذهنی خدا یا تجلیات وجودی او نیستند (Davis, 2016: 20). ارتباطی که او میان دو شخص دارای اینهمانی تصویر کرده بیشتر قابل مقایسه با ارتباطی است که برخی توازی‌گرایان<sup>۱</sup> میان نفس و بدن برقرار کرده‌اند. آن‌ها نیز معتقدند میان نفس و بدن رابطه علی وجود ندارد و آن‌ها از یکدیگر کاملاً متمایزند و هماهنگی مشهود میان آن دو صرفاً به اراده الهی وابسته است؛ به عبارت دقیق‌تر، ایشان معتقدند فرایندهای روانی و بدنی را یک هماهنگی از پیش طراحی شده الهی<sup>۲</sup> پی در پی به وجود می‌آورد (Campbell, 1984: 57).

از سوی دیگر، دیویس نظریه تجرد موقت را رد نمی‌کند، بلکه آن را شق بدیلی برای تبیین اینهمانی شخصی برای کسانی که مشکلی در پذیرش دوگانه‌انگاری ندارند می‌داند. هدف او از این تبیین این است که نشان دهد بر مبنای خوانش فیزیکالیستی از انسان باز هم رستاخیز امری ممکن است و مسئله اینهمانی شخصی قابل تبیین است و ایراد شکاف یا گسست وجودی میان شخص دنیایی و شخص بازآفریده شده قابل حل است. حتی وی بدین نکته تصریح می‌کند که مفهوم تجرد موقت مفهومی ناسازگار با الهیات مسیحی نمی‌نماید. چون خداوند موجودی مجرد است. اما اگر مفهوم روح و نظریه دوگانه‌انگاری اشتباه باشد، ما باز هم می‌توانیم به زنده شدن پس از مرگ باور داشته باشیم (Davis, 2001: 247-248).

1. parallelism

2. divine pre-established harmony

#### ۴. مبانی روش‌شناختی دیویس در استفاده از آموزه‌های الهیاتی

نکته قابل توجه در روش دیویس در حل مسئله اینهمانی شخصی این است که وی در عین حال که ایرادات وارد بر اینهمانی شخصی را بدون استناد به آموزه اراده الهی قابل حل می‌داند، تلاش می‌کند تا با استفاده از مبانی الهیاتی به تبیین این مسئله بپردازد (Davis, 1986: 334). وی درصدد تبیین روشی جدید در حل مسائل فلسفی است و آن به‌کارگیری مبانی آموزه‌های الهیاتی و برقراری نوعی تعامل دوجانبه میان آموزه‌های الهیاتی و مبانی فلسفی است. در واقع با این تلاش او درصدد مقابله با یک‌جانبه‌گرایی تسلط تفسیر فلسفی بر آموزه‌های الهیاتی است و به همین خاطر ضمن بیان موارد متعدد تلاش می‌کند امکان تأثیرپذیری فلسفه از الهیات را نیز تبیین کند.

دیویس در مقاله «فیزیکالیسم و رستاخیز» به تفصیل بدین مطلب می‌پردازد که هرچند از منظر فیلسوفان سکولار این روش قابل قبول نمی‌نماید، فیلسوفان مسیحی مجاز هستند تا افکار فلسفی‌شان متأثر از مبانی الهیاتی آنان باشد. البته این دیدگاه با روش معهود فلاسفه، که از دخالت هر گونه امر غیر عقلی در فلسفه‌ورزی ممانعت می‌کند، کاملاً مغایر است.

خلاصه دیدگاه دیویس در خصوص تعامل میان آموزه‌های کتاب مقدس و اصول فلسفی را می‌توان این‌گونه بیان کرد که همچنان که مبانی فلسفی مورد پذیرش یک فیلسوف در تفسیر او از کتاب مقدس و آموزه‌های الهیاتی تأثیر دارد، افکار و دیدگاه‌های فلسفی یک فیلسوف مسیحی نیز می‌تواند متأثر و برگرفته از آموزه‌های الهیاتی او باشد و حتی مورد ارزیابی نیز قرار گیرد (Davis, 2001: 247-248).

دیویس در خصوص بخش اول این دیدگاه - یعنی تأثیرپذیری رویکردهای الهیاتی از اصول فلسفی - نمونه‌های متعددی را ذکر کرده که بر دیدگاه‌های الهیاتی مسیحیت کاملاً تأثیرگذار بوده است. اعتقاد به بطلان دیدگاه‌های وحدت‌انگاری متافیزیکی، ماده‌انگاری متافیزیکی، تکرار چرخه زمان و تاریخ، نسبی‌گرایی اخلاقی، جبرگرایی فلسفی، و شکاکیت معرفت‌شناختی از پیش‌فرض‌های فلسفی است که رویکردهای الهیاتی فیلسوفان مسیحی کاملاً متأثر از آن است (Davis, 2001: 246).

باطل بودن دیدگاه وحدت‌انگاری متافیزیکی که تنها قائل به یک وجود واقعی و حقیقی است الهیات مسیحی را بدین‌سو رهنمون ساخته است که بر تمایز خداوند از سایر موجودات و حقیقی بودن هر دو تأکید کند؛ چنان که دیدگاه ناصواب ماده‌انگاری متافیزیکی که هر گونه وجود مجردی را انکار کرده است الهیات مسیحی را ملزم می‌کند که حداقل یک واقعیت غیر جسمانی در جهان وجود دارد و این الزام در خصوص دوگانه‌انگاری وجود انسان نیز امکان دارد. شک‌گرایی معرفت‌شناختی که وصول به علم و دانش موجه یقینی را انکار می‌کند دیدگاه نادرستی است و الهیات مسیحی نیز الزام می‌کند که وصول به دانش ممکن است. چون خداوند انسان را با استعداد دانش آفریده است. نسبی‌گرایی اخلاقی که همه اصول و مبانی اخلاق را وابسته به انسان و برخاسته از تمایلات انسانی یا قراردادهای اجتماعی می‌داند باطل است و الهیات مسیحی نیز در پرتو این دیدگاه ایجاب می‌کند که دعای اخلاقی عینی وجود دارد که از سوی خداوند است و کاملاً مستقل از تمایلات و قراردادهای انسانی است. نیز، در تقابل با دیدگاه ناصواب جبرگرایی حداکثری - که همه افکار، تمایلات، تصمیمات، و رفتارهای انسانی را به واسطه شرایط پیشینی تعیین شده می‌داند و بر همین اساس نظام پاداش و تنبیه را نظامی بر پایه پیشگیری از ضرر بیشتر یا رسیدن به سود بیشتر تبیین می‌کند و هر گونه مسئولیتی را از انسان سلب می‌کند - الهیات مسیحی بر مسئولیت‌پذیری انسان و تعلق جزا و پاداش بر اساس افعال برآمده از عقل و اختیار انسان تأکید می‌کند (Davis, 2001: 246).

بر اساس نمونه‌های یادشده، دیویس بر این نظر است که هرچند کتاب مقدس یک اثر فلسفی نیست و وظیفه ارائه پاسخ‌های فلسفی را ندارد، رویکردهای الهیاتی در پرتو تأثیر اصول فلسفی کاملاً سمت و سوی فلسفی گرفته است. بر همین اساس نیز می‌توان فیلسوفان مسیحی را در تأثیرپذیری دیدگاه‌های فلسفی‌شان از الهیات مسیحی کاملاً مجاز دانست. در این زمینه نیز دیویس تبیین مسئله اینهمانی شخصی را با استناد به آموزه اراده الهی و تعبیر از آن به مثابه «چسب جهان» که کنایه از قیومیت خداوند دارد تبیین کرده است. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت دیویس با حل مسئله فلسفی اینهمانی شخصی بر مبنای پذیرش فیزیکالیسم و با استناد به صفت «اراده الهی» به نوعی تلاش کرده است تا نمونه‌ای برای روش‌شناسی پیشنهادی‌اش ارائه کند.

## ۵. نقد و بررسی

پس از تبیین نظریه اینهمانی شخصی و مبانی الهیاتی آن، اینک به بررسی نقاط قوت و ضعف این نظریه خواهیم پرداخت.

### ۵. ۱. نقاط قوت نظریه دیویس

۱. تبیین مسئله فلسفی اینهمانی شخصی در فضای الهیات مسیحی بر اساس مبانی و آموزه‌های آن از نقاط قوت این نظریه است. نقطه ضعف برخی از نقدهایی که بر آفرینش مجدد انسان مطرح شده طرح مسئله در فضایی متفاوت از الهیات است. همچنان که گذشت اکثر ایرادات بر پایه سناریوهای فرضی مطرح شده در فضای فلسفه ذهن و متناسب با تعریف‌های رایج از انسان و جهان در حوزه علوم شناختی و فیزیک جدید است که تبیین همه حالات و ویژگی‌ها و رفتارهای انسانی بر پایه فعالیت‌های مغز و اعصاب انسانی فروگاهش یافته است. دیویس با بیان تفصیلی مبانی مسئله رستاخیز در حوزه خداشناسی، آخرت‌شناسی، و معرفت‌شناسی متناسب با الهیات مسیحی نشان داده است که زنده شدن مجدد انسان‌ها و به تبع آن تداوم وجودی اینهمانی شخصی با در نظر گرفتن این مبانی قابل فهم است. مثلاً با طرح مسئله اراده الهی به مثابه «چسب جهان» متذکر این نکته شده است که اراده الهی فراتر از نظام علی و معلولی شناخته شده برای انسان در تداوم نظام هستی و از جمله حفظ پیوستار وجودی انسان عمل می‌کند. همچنین با استناد به عبارات کتاب مقدس تلاش می‌کند تا تصویر دقیقی از کیفیت تداوم وجودی انسان ترسیم کند و آن حفظ ثبات وجود انسانی در عین تغییر است. به عبارت دیگر حفظ اینهمانی شخصی لزوماً به معنای عینیت بدن دنیوی و اخروی انسان نیست و تغییرات وجودی انسان که لازمه جهان آخرت است مانعی برای تحقق اینهمانی شخصی نخواهد بود. همچنین دیویس با تأکید بر خوانش الهیاتی مستقل از خوانش فلسفی نشان می‌دهد که تا چه اندازه زمینه درک مفاهیم و به تبع آن حل مسائل در دو حوزه الهیات و فلسفه ذهن متفاوت است.

۲. نکته پیش به نوعی زمینه‌ساز توجه به فلسفه دین مبتنی بر آموزه‌های الهیاتی است. توضیح اینکه رویکرد رایج در فلسفه دین نگاه بیرونی به آموزه‌های دینی برای بررسی میزان معقولیت این باورها است. معقولیت باورهای دینی نیز در پرتو تبیین و توجیه آن‌ها محقق می‌شود. طبیعتاً هرچند نگاه بیرونی نگاهی فارغ از پیش فرض‌ها و علایق دینی باید باشد، ارزیابی معقولیت باورهای دینی در فضایی فارغ از توجه به مبانی دینی آن چندان دقیق نخواهد بود. تلاش دیویس در تبیین و توجیه آموزه رستاخیز در پرتو مبانی الهیات مسیحی به نوعی زمینه را برای رویکرد جدیدی در فلسفه دین فراهم می‌کند و آن توجه به مبانی و آموزه‌های دینی است. این رویکرد در ادیانی که برخوردار از وحی معصوم هستند می‌تواند در قالب «فلسفه دین وحیانی» محقق شود. گفتنی است توجه به مبانی دینی یک آموزه در ارزیابی معقولیت آن الزاماً به معنای پذیرش آن مبانی بدون استدلال و از سر ایمان‌گرایی نیست. در همین مورد دیویس با نشان دادن تمایز مفهوم خدای ارسطویی و دئیستی با مفهوم خدای کتاب مقدس تلاش می‌کند نشان دهد تداوم اینهمانی شخصی با توجه به چنین تعریفی از مفهوم خدا امکان‌پذیر است.

۳. تبیین اینهمانی بر اساس عدم موقت که در تبیین تداوم پیوستار وجودی انسان نیاز به باور به روح و بعد غیر جسمانی انسان ندارد و به نوعی با رویکرد فیزیکالیسم سازگار است امری قابل توجه است. دیویس دو دیدگاه دوگانه‌انگاری و فیزیکالیسم را در خصوص تبیین وجود انسانی به عنوان دو دیدگاه بدیل و نه متعارض ذکر می‌کند و تلاش می‌کند تا امکان‌پذیری تحقق اینهمانی شخصی را که در مسئله جاودانگی دینی حائز اهمیت است در پرتو هر دو دیدگاه توضیح دهد. این امر سبب می‌شود آموزه آفرینش مجدد انسان پس از مرگ با وجود نقدهای وارد بر دوگانه‌انگاری و تردید در وجود بعد دوم انسان باز هم آموزه‌ای خردپذیر محسوب شود.

### ۵. ۲. نقاط ضعف

۱. استناد به اراده الهی در حل مسئله در عین حال که نقطه قوت دیدگاه دیویس است، به نوعی نادیده گرفتن نظام علی و معلولی را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند. هرچند دیویس بر لزوم اینهمانی معیارهای بدنی و ذهنی تأکید می‌کند، اراده الهی را عامل

اصلی تحقق همان معیارها می‌داند؛ به گونه‌ای که امکان نقض این معیارها در پرتو اراده الهی محتمل می‌نماید. مثلاً، دیویس با فرض انکار هر گونه رابطه علی میان شخص دنیوی و بدل آن (یا شخص مُعاد) تعلق اراده الهی را برای برقراری اینهمانی میان چنین اشخاصی بسنده می‌داند؛ درحالی که بدون فرض دخالت اراده الهی اینهمانی را برقرار نمی‌داند. به نظر می‌رسد بسندگی به اراده الهی در تحقق اینهمانی با نفی اینهمانی تفاوت چندانی ندارد و راه توجیه بلکه نیاز به توجیه را ریشه کن می‌سازد. چون اراده الهی این توانایی را دارد تا آنچه را خرد بشری انکار می‌کند (اینهمانی) بدون دلیل اثبات کند! چنین اثبات و توجیهی با عدم اثبات و توجیه برابری می‌کند.

۲. در ادامه نکته پیشین، دیدگاه تبیین اینهمانی بر اساس اراده الهی با همه مبانی و پیش فرض‌های گوناگون سازگار است. تا اینجا این یک مزیت برای دیدگاهی الهیاتی به شمار می‌رود که می‌تواند میان پیش فرض‌های گوناگون سازگاری برقرار سازد. نکته نگران کننده، اما، اینجاست که این مبانی و پیش فرض‌های عقلاً مؤثر در بحث می‌توانند حتی متناقض باشند! اراده الهی می‌تواند مبین اینهمانی باشد، خواه قائل به فیزیکالیسم باشیم خواه دوگانه‌انگاری و خواه میان شخص دنیوی و اخروی علیت برقرار باشد خواه نباشد. بنابراین، این دیدگاه از خصیصه ابطال پذیری برخوردار نیست؛ بلکه با تناقض پذیری نیز سازگار است!

۳. ریشه این اشکالات به نقدی مبنایی بازمی‌گردد و آن اینکه بر اساس خوانشی که دیویس از اراده الهی دارد علیت به نحو مطلق تحت الشعاع قرار می‌گیرد و علیت نه تنها در حوزه هستی شناسی بلکه در حوزه معرفت شناسی نیز بی‌اثر می‌شود! در واقع، اراده الهی تنها چسب میان موجودات عینی نیست، بلکه چسب موجودات ذهنی نیز هست و این یعنی هر چیزی می‌تواند بدون توجیه و نیاز به دلیل و به صرف تعلق اراده الهی درست یا نادرست باشد. حتی دلیل یابی و توجیه و فهم مصلحت و حکمت تعلق اراده الهی به یک حادثه امری ناممکن و لااقل غیر ضروری و بی‌فایده است.

۴. نقد ریشه‌ای دیگر به این دیدگاه به طرز تلقی ما از اراده الهی بازمی‌گردد. به راستی بر چه اساسی و با چه دلیلی می‌توان اراده الهی را اثبات کرد و یا حتی آن را فهمید و نیز نقش آن را در هستی درک کرد؟ از کجا معلوم که اراده الهی به گونه دیگری به موجودات و حوادث تعلق نگرفته باشد؟ آیا دلیلی بر این مطلب هست؟ اگر دلیلی هست این دلیل صرفاً مستند به اراده الهی است یا به خودی خود می‌تواند مدعا را اثبات کند؟

۵. همچنان که در سطور پیشین گذشت، فلسفه دین متکفل بررسی خردپذیری آموزه‌های دینی است. دیویس با اتکا به صفت «اراده الهی» به عنوان نیروی حاکم بر همه قوانین و معیارهای طبیعی تلاش می‌کند تا در فضای الهیات مسیحی مقهوریت همه عوامل زمینه‌ساز اینهمانی را در برابر اراده خداوند آشکار کند. اما در نهایت این رویکرد به نوعی ایمان‌گرایی منتهی شده است که با رویکرد عقلانی فلسفه دین ناسازگار می‌نماید. او با تصریح به اینکه در بسیاری از موارد ما خیلی از حقایق را نمی‌دانیم و باید رویکردی ایمان‌گرایانه اتخاذ کنیم تلاش خود را برای تبیین عقلانی اینهمانی شخصی تا حد زیادی نافرجام می‌کند (Davis, 1986: 340). در واقع با این طرز تلقی جست‌وجوهای عقلی به پایان می‌رسد و هر امر محال و غیر ممکن نیز ممکن می‌شود. پاسخ به پرسش‌های الهیاتی در پرتو اراده و قدرت الهی نباید منتهی به تبیین‌هایی شود که وقوع هر امر محال عقلی و ذاتی را معقول و موجه کند.

## نتیجه

نظریه تبیین اینهمانی شخصی بر اساس اراده الهی مانند سایر نظریات مطرح شده در این مسئله از نقاط قوت و ضعف برخوردار است. توجه به حل مسئله اینهمانی شخصی و پاسخ به نقدهای مطرح بر آن با در نظر گرفتن مبانی الهیاتی این آموزه و پرهیز از حل این مسئله در فضای فلسفی صرف مخاطب را به این نکته مهم رهنمون می‌سازد که نقد آموزه‌های دینی و پاسخ به این نقدها باید با توجه به مبانی الهیاتی یک مسئله انجام شود و بدون در نظر گرفتن این مبانی چندان از دقت برخوردار نیست. مثلاً، همچنان که پیش از این بیان شد، مثال‌های خیالی مطرح شده در فلسفه ذهن بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های جهان طبیعت و فراطبیعت و خصوصیات وجودی انسان در هر یک از این عوالم مسئله اینهمانی شخصی را مورد تردید قرار داده است. همچنین تبیین اینهمانی بر اساس اراده الهی با تجویز پذیرش فیزیکالیسم امکان‌پذیری تحقق اینهمانی شخصی را برای طیف وسیع‌تری از مخاطبان باورمند به خدا اما غیر باورمند به ساحت غیر مادی انسان تبیین می‌کند. اما این نظریه از خلأهای جدی همچون عدم

ارائه سازوکار دقیق برای کیفیت تأثیرپذیری تفکر فلسفی از آموزه‌های دینی رنج می‌برد و عملاً این نظریه ارزشمند در حاله‌ای از ابهام باقی مانده است. همچنین تأکید بر نقش اراده الهی در تعیین بخشی به اینهمانی شخصی و معیارهای بدنی و روان‌شناختی شائبه نفی روابط علی میان وجود دنیوی و اخروی انسان را ایجاد می‌کند که نسبت به شکاف وجودی ایراد جدی تری بر تداوم اینهمانی شخصی انسان محسوب می‌شود.

هرچند توجه به امکان تأثیرپذیری باورهای فلسفی از آموزه‌های الهیاتی و فراتر از آن ارزیابی تفکرات فلسفی در پرتو آموزه‌های الهیاتی دیدگاه جدیدی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، عدم ارائه سازوکار مشخصی برای این تأثیرپذیری سبب شده است تا با این رویکرد مخالفت شود. تعامل میان دانش‌ها و معرفت‌های بشری به معنی هضم یکی در دیگری یا دست کشیدن از روش یکی و رو آوردن به روش دیگری نیست؛ کار یک فیلسوف فلسفه ورزی است و کار یک الهیدان غور در الهیات. زمانی می‌توان این دو را به بازی مشترک دعوت کرد که زمین مشترک باشد. اگر محدوده مشترکی به لحاظ موضوع و روش و غایت فراهم نشود، دعوت از طرفین مانند دعوت بازیکنان دو تیم به بازی در زمین‌های متفاوت است! بنابراین باید سازوکاری تبیین شود که این زمینه مشترک را فراهم سازد. می‌توان گفت که مسئله دیویس به نوعی همان مسئله دیرین تلفیق فلسفه و الهیات است که از گذشته مطمح نظر فیلسوفان الهی بوده است؛ آنان که سودای فلسفه الهی - چه با نام فلسفه مسیحی چه با نام فلسفه اسلامی - را در سر پرورانده اند. بنابراین، به نظر می‌رسد دغدغه دیویس یک دغدغه متعالی است. اما او تنها دعوت می‌کند، نه تبیین؛ و آنچه خاطر فیلسوف - به خصوص فیلسوف دین - را آرام می‌کند تبیین است، نه صرف دعوت. گفتنی است پژوهش‌هایی در خصوص این مسئله انجام شده است. مثلاً، در یکی از این پژوهش‌ها سعی شده تا بر اساس مبانی صدرایی برای امکان به‌کارگیری آموزه‌های الهیات اسلامی و معارف وحیانی در فلسفه‌ورزی (بلکه ضرورت آن) سازوکاری فلسفی ارائه شود (راستین و فخار، ۱۴۰۲).

## منابع

- حسینی شاهرودی، سید مرتضی و فخار نوغانی، وحیده (۱۳۸۷). اینهمانی شخصی. *اندیشه دینی*، دوره ۸، شماره ۲۹، ۲۱ - ۴۰.
- راستین طرقي، امير و فخار نوغانی، وحیده (۱۴۰۰). تبیین پیوستار وجودی و اینهمانی شخصی بر مبنای اشتداد وجودی بدن. *جستارهای فلسفه دین*، دوره ۱۰، شماره ۱، ۱۸۱ - ۲۰۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۲). امکان‌سنجی تأسیس فلسفه وحیانی بر اساس مبانی حکمت متعالیه. *جستارهایی در فلسفه و کلام* (انتشار آنلاین). <https://doi.org/10.22067/epk.2023.81093.1215>
- کرباسی‌زاده، امیراحسان و شیخ‌رضایی، حسین (۱۳۹۱). *آشنایی با فلسفه ذهن*. تهران: هرمس.
- مایستر، چاد (۱۳۹۵). *درآمدی به فلسفه دین*. مترجم: سید محمد یوسف ثانی. تهران: فرهنگ نشر نو.
- Badham, L. (2010). Problems with Account of life after Death, in *Philosophy of religion selected readings*. Edited by Michael, Peterson and others. fourth edition. New York: Oxford University Press.
- Baker, L. R. (2001). Death and the Afterlife, in *The Oxford Handbook of Philosophy of Religion*. Edited by William Wainwright. Oxford: Oxford University Press.
- Campbell, K. (1984). *Body and Mind*. Second Edition. Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Corcoran, K. (2018). Soul, body, and survival: essays on the metaphysics of human persons. Ithaca: Cornell University Press.
- Davis, S. (2016). Personal Identity and the Will of God, in *Personal Identity and Resurrection*. Edited by George Gasser. London and New York: Routledge, Taylor and Francis Group.
- (2001). Physicalism and Resurrection, in *Soul, Body and Survival: Essays on the Metaphysics of Human Persons*. Edited by Kevin Corcoran.
- (1986). Is personal identity retained in the resurrection?. *Modern Theology*, 2(4), 329-340.
- Hasker, W. & Taliaferro, C. (2023). Afterlife. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2023 Edition), Edward N. Zalta & Uri Nodelman (eds.), URL=<https://plato.stanford.edu/archives/spr2023/entries/afterlife/>.
- Hershenov, D. B. (2002). Van Inwagen, Zimmerman, and the materialist conception of resurrection. *Religious Studies*, 38 (4), 451-469.
- Hossini Shahrudi, S. M. & Fakhar Noghani, V. (2009). Personal Identity. *Religious Thought*, 29, 21-40. (in Persian)
- Karbasizadeh, A. E. & Sheikh Rezaei, H. (2011). *Introduction to the philosophy of mind*. Tehran: Hermes. (in Persian)
- Inwagen, V. (1978). The possibility of resurrection. *International Journal for Philosophy of Religion*, 9, 114-121.
- Meister, C. (2015). *Introducing Philosophy of Religion*. translated by Seyyed Mohammad Yusuf Thani. Tehran: Farhang Nashr Now. (in Persian)
- Nichols, S. & Bruno, M. (2010). Intuitions about Personal Identity: An Empirical Study. *Philosophical Psychology*, 23, 293-312.
- Niederbacher, S.J. B. (2016). The same body again? Thomas Aquinas on the numerical identity of the resurrection body, in *Personal Identity and Resurrection*. Edited by George Gasser. London and New York: Routledge, Taylor and Francis Group.
- Noonan, H. (2003). *Personal Identity*. second edition. London and New York: Routledge.
- Nozick, R. (1981). *Philosophical Explanations*. Oxford: Clarendon Press.
- Olson, E. T. (1997). *The Human Animal: Personal Identity Without Psychology*. New York, US: Oxford University Press.
- Parfit, D. (1986). *Reasons and Persons*. Oxford: Oxford University Press.
- Rastin Toroghi, A. & Fakhar Noghani, V. (2021). Explaining the Existential Continuity and Personal Identity Based on the Existential Intensification of the Human Body. *The Journal of Philosophy of Religion*, 10 (1). 181-200. (in Persian)
- (2023). Evaluating the Possibility of Establishing a Revelational Philosophy based on the Principles of Transcendent Philosophy. *Journal of Essays in Philosophy and Kalam*, published online: <https://doi.org/10.22067/epk.2023.81093.1215>. (in Persian)
- Wiggins, D. (1967). *Identity and Spatio-Temporal Continuity*. Oxford: Blackwell.
- Williams, B. (1957). Personal Identity and Individuation. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 57, 229-252.
- Zimmerman, D. (2016). Bodily Resurrection, in *Personal Identity and Resurrection*. Edited by George Gasser. London and New York: Routledge, Taylor and Francis Group.